

سهیل یاری گلدره

قلم انداز ۶: یادداشت‌هایی در تاریخ، ادبیات و فرهنگ

تقدیم به استاد دکتر سید حسین مدرّسی طباطبایی (دامت برکاته و زید عزه)

۶۷-۵۹

سهیل یاری گلدره

چکیده: نگارنده در نوشتار پیش رو در قالب سلسله یادداشت‌هایی پیرامون تاریخ، فرهنگ و ادبیات، دو مقوله را مورد بررسی قرار داده است: ۱. ارائه و بررسی ۳۷ نمونه از امثال و حکم فارسی و برخی مضامین کتاب ذیل نفثه المصدر با ذکر شواهدی از دیگر متون؛ ۲. در کتبه یادداشت دوم نیز شواهدی چند در متون عتیق فارسی و عربی درباره صفت سخن چینی و فضولی زنان و رازنگه نداری آنان بیان می‌دارد.

کلیدواژه: امثال و حکم، مثل فارسی، مثل عربی، تاریخ، فرهنگ، ادبیات، سخن چینی زنان، فضولی زنان، رازنگه نداری زنان، کتاب ذیل نفثه المصدر، کتاب تاریخ الوزرا، کتاب های منشور ادبی فارسی.

Brief Comments (6)

Notes on History, Culture, and Literature

By: Soheil Yāri Goldare

Abstract: The author, in the forthcoming article, in the form of a series of notes about history, culture and literature is going to deal with two issues: 1. Presenting and reviewing 37 samples of Persian proverbs as well as some of the themes of the book *Dheil Naftha al-Masdoor* along with citing evidence from other texts; 2. Providing few evidence from Arabic and Farsi old texts with regard to women's gossiping and their being incapable of keeping secrets.

Key words: proverbs, Farsi proverb, Arabic proverb, history, culture, literature, women's gossiping, women's being incapable of keeping secrets, *Dheil Naftha al-Masdoor*, *Tārikh-e al-Vuzarā*, the Persian literary prose books.

رشحات القلم (۶)

خواطرفي التاريخ والآداب والثقافة

سهیل یاری گلدره

يتناول الكاتب في هذا المقال - الذي يندرج ضمن سلسلة مقالاته عن التاريخ والثقافة والأدب - مقولتان من المقولات الأدبية، هما:

۱ - استعراض وتحليل سبع وثلاثين نموذجاً من الأمثال والحكم الفارسية، وبعض مضامين كتاب ذیل نفثه المصدر، دون إغفال الإشارة إلى بعض الأمثلة من النصوص الأخرى.

۲ - خاطرة ثانية قصيرة تتضمن أيضاً أمثلة من النصوص الفارسية والعربية القديمة حول اتصاف النساء بصفة الثرثرة واختلاق الكلام وعدم صيانتهن للأسرار.

المفردات الأساسية: الأمثال والحكم، المثل الفارسي، المثل العربي، التاريخ، الثقافة، الأدب، أكاذيب النساء، فضول النساء، إفشاء الأسرار لدى النساء، كتاب ذیل نفثه المصدر، كتاب تاريخ الوزرا، كتب النثر الأدبي الفارسي.

قلم انداز ۶: یادداشت‌هایی در تاریخ، فرهنگ و ادبیات

سهیل یاری گلدره

تقدیم به استاد دکتر سید حسین مدرّسی طباطبایی (دامت برکاته و زید عزه)

بررسی برخی امثال فارسی و مضامین کتاب ذیل نفثة المصدور

کتاب ذیل نفثة المصدور (یا تاریخ الوُزراء) به چند اعتبار، مثلاً از حیث دربرگیری امثال و حکم فارسی و ترجمه امثال عربی، در میان کتاب‌های منشور ادبی فارسی، کتابی بی‌همتا و درخور پژوهش است. این ادعا پس از بررسی و تطبیق این کتاب با دیگر متون ادبی متقدّم فارسی به سادگی اثبات پذیر خواهد بود. در هر دو چاپ این کتاب (چاپ استادان: دانش پژوه و مدرّسی طباطبایی) نمایه‌ای دقیق برای امثال و حکم فارسی و نیز تعلیقاتی به همراه شواهدی از دیگر متون درباره امثال و حکم کتاب آورده نشده است. با توجه به این کاستی، نگارنده این سطور تلاش کرده به یاری کتاب گران قدر امثال و حکم استاد دهخدا و متون نظم و نثر کهن فارسی، ضمن بیان امثال فارسی و برخی مضامین کتاب، شواهدی برای این دسته از امثالها و مضامین کتاب به دست دهد تا پُرسامدی این موضوع را بنماید.

اینکه برای امثال کتاب مذکور شواهدی آورده‌ایم به این سبب است که وقتی سخن از امثال و حکم موجود در متنی می‌شود، باید شواهدی برون‌متنی برای مدّعا آورده شود، ورنه صرف اینکه جملاتی مثل مانند در متنی دیده شود، دلیلی بر مثل بودن آن جمله‌ها و گزاره‌ها نخواهد بود. استاد مدرّسی طباطبایی در همین باره نوشته است:

دعوی مَثَل فارسی بودن هر جمله دیگر باید با شواهدی از بیرون تأیید شود... درست است که امثال معمولاً جملاتی کوتاه و فشرده هستند، ولی هر جمله کوتاه و فشرده‌ای که مَثَل نیست.^۱

باری، از آنجا که در هر دو چاپ به امثال و حکم فارسی کتاب پرداخته نشده و شواهدی برای آنها آورده نشده است، در اینجا به برخی امثال فارسی و کنایات و تعبیرات کتاب پرداخته می‌شود:

بحث و بررسی

در اینجا ۳۷ نمونه از امثال و حکم فارسی و برخی مضامین کتاب ذیل نفثة المصدور با ذکر شواهدی از دیگر متون آورده خواهد شد:

۱. به رسن آن جماعت که با وی مُتَّفِق بودند، فرا چاه نتوان رفتن^۲

«باریسمان کسی فرا/ به چاه رفت» از امثال قدیمی فارسی است. سنجیده شود با:

۱. قعی، ذیل نفثة المصدور، ص ۴.

۲. قعی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۰؛ قعی، تاریخ الوُزراء، ص ۸. از آنجا که ممکن است خوانندگان کتاب یکی از دو چاپ کتاب مذکور را داشته باشند، به هر دو چاپ ارجاع داده می‌شود.

«به ریسمان پوسیده کسی در چاه شدن. تمثیل: آن گاو ریشِ خرطیع که به همه وُجوه رشته به دست او داده بود و به رسن او فرو چاه رفته... زیدری. ریسمانی ست سست صورتِ جاه / تو بدین ریسمان مرو در چاه...»^۳.

۲. آتش آتش نکشد^۴
سنجیده شود با: «آتش را به آتش نتوان کُشت. آتش را به آتش نشانند»^۵.

۳. تخمی در شورستان می‌افکنند^۶.
سنجیده شود با: «تخم در شوره افشانند: رنجی نه در جایِ خویش بُردن... چه آن پندی که من بر تو بخوانم / چه آن تخمی که در شوره فشانم»^۷.

۴. گمان بُردند که... از مهتاب جامه شاید دوختن!^۸
«جامه از مهتاب دوختن» کار بیهوده و مُحالی است. سنجیده شود با:

همی پزیم همه در تنور چوبین نان
همی بُریم همه جامه تن از مهتاب^۹

۵. به هرباد خرمن افشانند^{۱۰}.
سنجیده شود با: به هرباد خرمن نشاید فشاند / نه کشتی توان نیز بر خشک راند.^{۱۱} (اسدی طوسی)

۶. مبارک‌مُرده آزاد کردن باشد^{۱۲}.
سنجیده شود با: به عشوه عاشقی را شاد می‌کُن / مبارک‌مُرده‌ای آزاد می‌کُن^{۱۳}

۷. چون ابر، آب در چشم داشتند و آتش در دل^{۱۴}
مضمون فوق با این بیت سنایی سنجیده شود: همچو ابرم زدست

مشتی گل / آب در چشم و آتش اندر دل^{۱۵}

۸. مِحنت زده را شیون نباید آموخت.^{۱۶}

با این بیت نظامی سنجیده شود: تو مادر مرده را شیون میاموز.^{۱۷}

۹. رنگِ گلیم فُضلاً به گیلان کرده‌اند.^{۱۸}

سنجیده شود با: این رنگِ گلیم ما به گیلان کردند.^{۱۹} صد جهد همی کُتم ولی سودی نیست / کاین رنگِ گلیم ما به گیلان کردند. اندر گیلان گلیم بدبختی را / ما از سیهی به جای رنگ آمده‌ایم^{۲۰}

۱۰. در حیلت چون ریسمان تب بستن، بند بر بند بود.^{۲۱}
سنجیده شود با: چون رشته جان شواز گره پاک / چون رشته تب مَشو گره ناک.^{۲۲}

۱۱. چون گله را برگردانند، بُزلنگ پیش رو باشد.^{۲۳}
سنجیده شود با: چون که گله بازگردد از ورود / پس فتد آن بز که پیش آهنگ بود [مولوی]. پس رواندر بازگشتن گردد آری پیشوا [مُحیر بیلقانی]^{۲۴}

۱۲. در زمستان مَرّوچه بودند، و در تابستان پوستین پُرتاس.^{۲۵}
از دیرباز این مَثَل «پوستین تابستان» است که معنای کنایی آن «بی‌قدری» است؛ چراکه پوستین لباس ضخیمی است که در پاییز و زمستان برتن می‌کرده‌اند، به همین علت در تابستان معمولاً آن را برتن نمی‌کرده‌اند و به کار نمی‌آمده است. دو شاهد برای مثل مذکور: حُرمت ما بر تو بود چنانک / حرمتِ پوستین به تابستان (جمال‌الدین اصفهانی).^{۲۶} رویی که چو آتش به زمستان خوش بود / امروز چو پوستین به تابستان است (سعدی).^{۲۷}

۱۳. کس نمدِ خویش از این آب بیرون نتواند آوردن.^{۲۸}
سنجیده شود با: نمد باشد در آب افکندن آسان / نباشد زو

۳. دهخدا، امثال و جگم، ج ۱، ص ۴۳۱.

۴. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۳؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۰.

۵. دهخدا، امثال و جگم، ج ۱، ص ۱۷.

۶. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۵؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۱.

۷. دهخدا، امثال و جگم، ج ۱، ص ۵۴۲.

۸. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۵؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۱.

۹. دهخدا، امثال و جگم، ج ۲، ص ۷۸۲.

۱۰. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۹؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۴.

۱۱. دهخدا، امثال و جگم، ج ۳، ص ۱۲۱۸.

۱۲. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۴۸؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۲۲.

۱۳. نظامی، خسرو و شیرین، ص ۲۰۰. مصحح در تعلیقات کتاب چنین آورده است: «در فرهنگ معین همین بیت را شاهد آورده و چنین معنی کرده است: یعنی بنده مبارک نامی را که نزدیک مُردن است آزاد کن». (همان، ۵۹۲) «مبارک» از نام‌های غلامان و بردگان در قدیم بوده است. همچنین رک به: دهخدا، امثال و حکم، ج ۱، ص ۴۶۳ و همو، ج ۳، ص ۱۳۹۷.

۱۴. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۶۳؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۳۳.

۱۵. سنایی، حدیقة الحقیقة، ص ۷۳۷.

۱۶. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۶۳؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۳۳.

۱۷. دهخدا، امثال و جگم، ج ۱، ص ۵۳۶.

۱۸. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۶۴؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۳۴.

۱۹. مرصاد العیاد، ص ۳۳۴.

۲۰. همان [تعلیقات مصحح]، ص ۶۳۹.

۲۱. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۶۶؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۳۶ (البته این مورد مَثَل یا مضمون نیست).

۲۲. نظامی، لیلی و مجنون، ص ۱۷۶.

۲۳. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۶۸؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۳۸.

۲۴. دهخدا، امثال و جگم، ج ۲، ص ۶۶۶.

۲۵. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۶۹؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۳۹.

۲۶. دهخدا، امثال و جگم، ج ۳، ص ۱۴۱۵.

۲۷. شرح مثنوی، شهیدی، ج ۲، ص ۱۱.

۲۸. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۷۴؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۴۳.

۲۰. جوکه به پای عَقَبه دهند سود نکند.^{۴۲}
سنجیده شود با: جوپای کُتَل سود ندارد. ستور را به پای عَقَبه جو دهند سود ندارد.^{۴۳}
۲۱. رسنِ او را گذر به چنبر آمد.^{۴۴}
سنجیده شود با: رسن را گذر بر چنبر است. زندگانی چه کوتاه و چه دراز/ نه به آخر ببرد باید باز
هم به چنبر گذار خواهد بود/ این رسن را اگر چه هست دراز.
(رودکی) مگر به من گذرد، هست در مَثَل که رسن / اگر چه دیر بود بگذرد سوی چنبر (عنصری).^{۴۵}
۲۲. مُصَحَف به بندِ زر مرتبه نیفزاید.^{۴۶}
سنجیده شود با مصراع چهارم ذیل که از عمادی غزنوی (یا شهریار) است و به واسطه تضمین کمال اصفهانی به دست ما رسیده است:
لایق به حسب حال توبیتی شنیده‌ام
از گفته عمادی بس نغزو دلگشای
«تشریفِ طُغریلی ست وگرنه بگفتمی
مُصَحَف ز بندِ زر نشود مرتبتِ فزای»^{۴۷}
۲۳. پیشانی شیر خاراندن.^{۴۸}
سنجیده شود با: «پیشانی شیر خاریدن. تَمَثَل: قوت پشه ناداری چنگ با پیلانِ مزن / هم دلِ موری نه‌ای، پیشانی شیرانِ مَخار (جمال‌الدین عبدالرزاق)».^{۴۹}
۲۴. این آن مثل است که گویند: «به مرد آن باد که زن گوید، نه مادر».^{۵۰}
سنجیده شود با: «همه باد آن که زن در اندیشد / آن مبادا که مادر
- برآوردنش از آن سان (ویس و رامین). نمد زود برکش چو شد ز آب تر / که تا بیش مانند گران بارت (اسدی).^{۲۹}
۱۴. به زبانِ سگ، دریا پلید نشود.^{۳۰}
سنجیده شود با: «آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید» و «دریا به دهان سگ نجس کی گردد؟».^{۳۱}
۱۵. درخت چون پُربار باشد، سر به زیر آرد.^{۳۲}
سنجیده شود با: «درخت هر چه بارش بیشتر می شود سرش فروتر می آید. نهد شاخ پُرمیوه سر بر زمین».^{۳۳}
۱۶. اگر در دادن مروت است، در ناخواستن اضعاف آن است.^{۳۴}
با این بیت انوری سنجیده شود: چندان که مروت است در دادن / در ناستدن هزار چندان است.^{۳۵}
۱۷. خونی به خونی می شست.^{۳۶}
سنجیده شود با: چون می فروشی آنچه خریدستی؟ / خونی به خون زبهر چه می شویی؟ (ناصر خسرو) همی خواندم فسونی بر فسونی / همی شستم زدی خونی به خونی. (ویس و رامین) آفتِ إدراکِ آن حال است و قال / خون به خون شستن مُحال است و مُحال (مولوی).^{۳۷}
۱۸. سرگشته تراز گاوِ خراس.^{۳۸}
سنجیده شود با: «مثل گاو خراس. مثال: مانم به چشم بسته به گاو خراس، لیک / هستم ز آب چشم چو خرمانده در خلاب (کمال اسمعیل). خویشتن بینی از نهاد و قیاس / گرد خود گشته‌ای چو گاوِ خراس (سنایی)».^{۳۹}
۱۹. چون مار بر خویشتن می پیچید.^{۴۰}
سنجیده شود با «مثلِ مار بر خود پیچیدن». چنان بلرزم کاندرا هوا نلرزد مرغ / چنان بیچم کاندرا زمین نیچد مار»^{۴۱}

۴۲. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۳۸؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۹۸.
۴۳. دهخدا، امثال و جگم، ج ۲، ص ۹۴۷. «معنی مَثَل آنکه حیوان را پیش از قُربِ زمانِ مشقّت باید قوی کرد». (همان، ج ۲، ص ۵۹۱)
۴۴. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۵۴؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۱۱.
۴۵. دهخدا، امثال و جگم، ج ۲، ص ۸۶۷.
۴۶. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۷۰؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۲۵.
۴۷. کمال اصفهانی، دیوان، ص ۷۰.
۴۸. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۷۱؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۲۵.
۴۹. دهخدا، امثال و جگم، ج ۱، ص ۵۲۲.
۵۰. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۸۷؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۴۱. اَمَلی در توضیح مَثَل چنین نوشته است: «... زیرا که چون مرد غایب شود زن اندیشه کند که به نزدیک زن دیگر رفته و مجلس آنس و راحت و آهوی و عشرت ساخته و مادر از غایت شفقت پیوسته در اندیشه باشد که حال او به چه رسد! کاش زحمتی بدو نرسیده باشد و آفتی بدو راه نیافته و این مَثَل را در وقتی گویند که کسی از غیبت کسی یا از کار کسی اندیشه ناک باشد».
(اَمَلی، نفائس الفنون، ج ۱، ص ۱۸۴)

۲۹. دهخدا، امثال و جگم، ج ۴، ص ۱۸۳۴.
۳۰. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۸۲؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۵۱.
۳۱. دهخدا، امثال و جگم، ج ۱، ص ۸؛ همو، ج ۲، ص ۸۰۲.
۳۲. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۸۲؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۵۲.
۳۳. دهخدا، امثال و جگم، ج ۲، ص ۹۷۰.
۳۴. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۸۲؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۵۱.
۳۵. شفیع کدکنی، فُغلیسِ کیمیا فروش، ص ۱۸۹.
۳۶. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۰۹؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۷۴.
۳۷. دهخدا، امثال و جگم، ج ۲، ص ۷۶۳.
۳۸. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۲۳؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۸۵.
۳۹. دهخدا، امثال و جگم، ج ۳، ص ۴۳۱.
۴۰. قتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۳۷؛ قتی، تاریخ الوُزراء، ص ۹۷.
۴۱. دهخدا، امثال و جگم، ج ۱، ص ۱۴۸۴.

اندیشد».^{۵۱}

۲۵. شتر را به کفگیر آب نشاید دادن.^{۵۲}

سنجیده شود با: شتر را با ملاقه آب دادن... شتر را به کمچه یا کفچلیز آب دادن. تمثیل:

به کفچلیز شتر را کسی که آب دهد بُود هر آینه از ابلهی و شیدایی (مُجیر بیلقانی).^{۵۳}

۲۶. با آنکه پای بر دُم مار نهادند؛ دست، ایشان را بود.^{۵۴}

سنجیده شود با:

«پاری دُم مار نهادن. نکردی مشورت با مادراین کار نهادی پای بر دنبالِ گُمار».^{۵۵}

۲۷. بخت او خروس بود که نه به وقتِ خویش بانگ کرد، تا در ورطه هلاک افتاد.^{۵۶}

سنجیده شود با: «در فارسی گویند: خروسی که آجلش می‌رسد، بی‌وقت می‌خواند».^{۵۷} مولوی گفته است:

سر بُردن واجب آمد مرغ را/ کو به غیر وقت جُنبا نند ذرا.^{۵۸}

۲۸. دستِ همگنان در زیر سنگِ او آمد.^{۵۹}

سنجیده شود با: «دست کسی را به زیر سنگ آوردن. بیم ضرری یا خطری در آن کس ایجاد کرده و از آن رو

او را مطیع خود کردن. تَمَثُّل: من او را چه گویم چه رنگ آور. (فردوسی) باز دستم به زیر سنگ آورد/ باز پای

دلَم به چنگ آورد (انوری)».^{۶۰}

۲۹. قصاب وار دَم دادی و پوست گندی.^{۶۱}

یادآور این رباعی مَهستی گنجوی است:

قَصَاب چنان که عادت اوست مرا دَم می‌دهدم تا بکنند پوست مرا.^{۶۲}

۳۰. شتر مرغ بودند که نه پَرَد و نه بار برد.^{۶۳}

سنجیده شود با: «شتر مرغ است، نه می‌پرد نه بار می‌برد».^{۶۴}

۳۱. از وی فُقاع گشودی.^{۶۵}

سنجیده شود با: «فُقاع (یا) فُقَع شکستن. (یا) فُقاع گشادن، (یا) فُقاع گشودن... تو بمردی چنین عمل

بنمای / ورنه بیهوده زین فُقَع مگشای».^{۶۶}

۵۱. دهخدا، امثال و جگم، ج ۴، ص ۱۹۹۵.

۵۲. قعی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۹۲؛ قعی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۴۵.

۵۳. دهخدا، امثال و جگم، ج ۲، ص ۱۰۱۸.

۵۴. قعی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۲۷؛ قعی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۷۵.

۵۵. دهخدا، امثال و جگم، ج ۱، ص ۴۹۶.

۵۶. قعی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۶۱؛ قعی، تاریخ الوُزراء، ص ۲۰۳.

۵۷. بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، ص ۳۰۰.

۵۸. دهخدا، امثال و جگم، ج ۳، ص ۱۵۲۶.

۵۹. قعی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۰۹؛ قعی، تاریخ الوُزراء، ص ۲۴۲.

۶۰. دهخدا، امثال و جگم، ج ۲، ص ۸۱۰.

۶۱. قعی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۹۴؛ قعی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۶۴.

۶۲. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۷۵۷ (در رهنمونی به این نمونه مرهون تذکر محقق گرامی، جناب آقای سیدعلی میرافضلی هستم).

۶۳. قعی، ذیل نفثة المصدور، ص ۶۹؛ قعی، تاریخ الوُزراء، ص ۳۹.

۶۴. دهخدا، امثال و جگم، ج ۲، ص ۱۰۱۹.

۶۵. قعی، ذیل نفثة المصدور، ص ۱۹۴؛ قعی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۴۶.

۶۶. دهخدا، امثال و جگم، ج ۲، ص ۱۱۴۴.

۳۲. به نردبان برفلک نشاید رفتن.^{۶۷}

سنجیده شود با: «با نردبان به آسمان نتوان رفت».^{۶۸}

۳۳. سنگی در دریا می‌افکنند.^{۶۹}

سنجیده شود با: «خشت بر آب زدن».^{۷۰}

۳۴. نعل در آتش نهادند.^{۷۱}

سنجیده شود با: «نعل در آتش افکندن، نعل در آتش داشتن:

بی‌شکيب، بی‌قرار، مضطرب کردن یا بودن و مأخوذ است از عمل

جادوگران که برای آشفته‌ترو شیدا تر کردن عاشق نعل در زیر آتش

کنند».^{۷۲}

۳۵. باد در بروت افگندن، غایت حماقت بود.^{۷۳}

سنجیده شود با: «باد به بروت افکندن: اظهار کبر کردن».^{۷۴}

۳۶. گربه در انبان به مردم می‌فروخت.^{۷۵}

سنجیده شود با: گربه در انبان داشتن، گربه در انبان فروختن:

نیرنگ به کار داشتن. تدلیس و تلبیس به کار بردن ... با این همه

نگشتی هرگز فریفته / چون دیگران به گربه در انبان روزگار.^{۷۶}

۳۷. چون خرد در و حل افتاد.^{۷۷}

سنجیده شود با: «مثل خرد خرو (یا) در خلاب (یا) در شلکا (یا)

در گل (یا) در و حل (یا) در یخ، ماندن (یا) خفتن (یا) افتادن: بیش

حرکت نتوانستن. ناتوان شدن».^{۷۸}

۶۷. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۰۴؛ قمتی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۴۶.

۶۸. دهخدا، امثال و جگم، ج ۱، ص ۳۷۰.

۶۹. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۳۴؛ قمتی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۱.

۷۰. دهخدا، امثال و جگم، ج ۱، ص ۳.

۷۱. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۹۳؛ قمتی، تاریخ الوُزراء، ص ۲۲۹.

۷۲. دهخدا، امثال و جگم، ج ۴، ص ۱۸۱۷.

۷۳. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۳۵؛ قمتی، تاریخ الوُزراء، ص ۱۸۰.

۷۴. دهخدا، امثال و جگم، ج ۱، ص ۳۵۰.

۷۵. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۷۲؛ قمتی، تاریخ الوُزراء، ص ۲۱۲.

۷۶. دهخدا، امثال و جگم، ج ۳، ص ۱۲۷۷.

۷۷. قمتی، ذیل نفثة المصدور، ص ۲۷۱؛ قمتی، تاریخ الوُزراء، ص ۲۱۱.

۷۸. دهخدا، امثال و جگم، ج ۳، ص ۱۴۳۰-۱۴۲۹.

کتابنامه

- أمّلی، شمس‌الدین؛ نفائس الفنون فی غرائب العیون؛ تصحیح علامه ابوالحسن شعرانی؛ ج ۳، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۱.

- اصفهانی، کمال‌الدین اسماعیل؛ دیوان خلاق المعانی؛ به تصحیح حسین بحر العلومی؛ تهران: کتاب‌فروشی دهخدا، ۱۳۴۸.

- بهمنیار، احمد؛ داستان نامه بهمنیاری؛ چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.

- دهخدا، علی‌اکبر؛ امثال و حکم؛ چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.

- رازی، نجم‌الدین؛ مرصاة العباد من المبدأ و المعاد؛ تصحیح محمدمامین ریاحی؛ چاپ هشتم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.

- سنایی، مجدود بن آدم؛ خدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة؛ مصحح: مدرس رضوی، چاپ ششم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

- شفیع کدکنی، محمدرضا؛ مفسر کیمیا فروش (نقد و تحلیل شعرانوری)؛ چاپ سوم، تهران: سخن، ۱۳۸۴.

- شهیدی، سید جعفر؛ شرح مثنوی؛ ج ۷، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

- قمتی، ابوالرّجاء؛ ذیل نفثة المصدور؛ رونویسی حسین مدّرتسی طباطبایی؛ چاپ دوم، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.

- قمتی، ابوالرّجاء، تاریخ الوُزراء؛ به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.

- مستوفی، حمدالله؛ تاریخ گزیده، مصحح: عبدالحسین نوایی؛ چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.

- نظامی گنجه‌ای؛ خسرو و شیرین؛ تصحیح: برات زنجانی؛ چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.

سوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.

اندر حکایتِ کهن «رازدار نبودن و سخن چینی زنان»!

نیازی به توضیح ندارد که در ادبیات قدیم فارسی و عربی، زنان اغلب نکوهش شده‌اند و از اوصاف مذموم آنها - که البته مردان نیز از اعم آن خُلق‌ها می‌بیزا نیستند - سخن رفته و بسی اندک صفات نکو و پسندیده‌شان بازگوشده است. نگارنده این سطور در مقاله‌ای مفصلاً به این موضوع در واداب کهن فارسی و عربی پرداخته است که اگر خدا خواهد به زودی طبع خواهد گشت. در این کتبه یادداشت شواهدی چند در متون عتیق فارسی و عربی دربارهٔ صفت شایع سخن‌چینی / فضولی در زنان آورده خواهد شد. ناگفته پیداست که این خُلق ناپسند در مردان نیز هست و مختص زنان نبوده است و نیست، لکن با توجه به شواهد متعددی که در آیین متون ادبی قدما دیده می‌شود، گویی این صفت در زنان پُرسامدتر و ریشه‌دارتر از مردان بوده است. دربارهٔ علل روانی امر می‌باید روانشناسان و متخصصان سخن بگویند. ما در اینجا تنها درصد ارائه نمونه‌های دیرینه‌ای هستیم تا برجستگی آن خُلق مذکور را در روزگاران پیشین در بانوان بنمایانیم.

اینک مستنداتی از متون فارسی و عربی دربارهٔ سخن‌چینی و رازنگه‌نداری زنان

۱. شواهد فارسی

۱-۱. فردوسی (۳۲۹ - اوایل سده پنجم) از قول اسفندیار خطاب به مادرش چنین آورده است:

چنین گفت با مادر اسفندیار که پیشِ زنان راز هرگز مگوی

به کاری مکن نیز فرمانِ زن که نیکوزد این داستان شهریار،

چو گویی سخن باز یابی به کوی! که هرگز نبینی زنی رایزن!^{۷۹}

با توجه امانت‌داری و التزام فردوسی به نقل مطالب مأخذ خود و بدون تصرف در محتوا، چنین می‌نماید که در منابع پهلوی و ... چنان سخنی آورده شده و گفتهٔ فردوسی نیست.

۱-۲. مسکویه، مؤرخ و فیلسوف اخلاقی نامدار ایرانی (متوفای ۴۲۱) در الحکمة الخالدة به نقل از «مواظظ آذرباد» دربارهٔ زنان چنین آورده است:

«ولا تُفشی علیهم سراً»: رازی را نزد آنان فاش و برملا نکن.

۱-۳. آسدی طوسی (سده پنجم) گفته است:

هم از بخت ترسم که دمساز نیست که موکد چنین داستان زد ز زن

هم از تو که با زن دل راز نیست که با زن در راز هرگز مزن^{۸۱}

۱-۴. در کلیله و دمنه نصرالله منشی (سده‌های پنجم و ششم) چنین می‌خوانیم:

- «حکما گویند: بر سه کار اقدام ننماید مگر نادان: ... سِرگفتن با زنان».^{۸۲}

۷۹. فردوسی، شاهنامه، دفتر پنجم، ابیات ۲۹۵-۲۹۴.

۸۰. مسکویه، الحکمة الخالدة، ص ۲۶.

۸۱. دهخدا، امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۴۹.

۸۲. منشی، کلیله و دمنه، ص ۶۷-۶۶.

۵-۱. در مرزبان‌نامه چنین آمده است:

«زن را نباید محرم اسرار دانستن».^{۸۳}

۶-۱. عطار نیشابوری (متوفای ۶۲۷) گفته است:

مگسوی از هیچ نوعی پیش‌زن راز که زن رازت بگوید جمله سرباز^{۸۴}

۲. شواهد عربی

در متون عربی هم دیری است که به این رازدار نبودن و افشاگری زنان اشاراتی رفته است که در ذیل سه موردی که یافته شده است آورده می‌شود:

ثعالبی (متوفای ۴۲۹) از قول خالد بن صفوان (متوفای ۱۳۵) چنین آورده است:

۲-۱. «ثَلَاثَةُ الإِقْدَامِ عَلَيْهَا عَزْرٌ... إِفْشَاءُ السِّرِّ إِلَى التِّسَاءِ»:^{۸۵} انجام سه کار فریفتگی است: ... راز گفتن با زنان.

در سخنی منسوب به لقمان حکیم چنین می‌خوانیم:

۲-۲. «لَا تَأْمَنِي امْرَأَةٌ عَلَى سِرِّي»:^{۸۶} زن را بر راز [داری] امین ندان.

قُرْطُبِي (۴۶۳) در بهجة المجالس از قول دیگران گوید:

۲-۳. «كَانَ يُقَالُ: لَا تَطْلِعُوا النِّسَاءَ عَلَى سِرِّكُمْ، يُصَلِّحَ لَكُمْ أَمْرَكُمْ»:^{۸۷} گفته شده است: زنان از رازهایتان باخبر نکنید تا کارتان به سامان شود (و خلل نپذیرد).

کتابنامه

- ثعالبی، أبو منصور؛ التمثیل والمُحاضرة؛ تحقیق و شرح و فهرسه: عبد الفتاح محمد الحلو؛ الطبعة الثانية، بیروت: الدار العربية للكتاب، ۱۴۰۱/۵/۱۹۸۱ م.
- دهخدا، علی‌اکبر؛ أمثال و حکم؛ چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- زمخشری، محمود بن عمر؛ زبج الأبرار و نصوص الأخیار؛ تحقیق: عبدالامیر مهنا؛ الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶.
- عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم؛ اسرارنامه؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی؛ چاپ دوم، تهران: سخن، ۱۳۸۶.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه؛ به کوشش جلال خالقی مطلق؛ دفتر پنجم، چاپ سوم، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹.
- القُرطُبی، أبو عمر یوسف بن عبدالله؛ بهجة المجالس و أنس المجالس؛ محقق: محمد مرسی الخولي؛ الطبعة الثانية، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۸۱.
- مسکویه، ابوعلی احمد؛ الحکمة الخالدة. حَقَّقَهُ وَقَدَّمَ عَلَيْهِ: عبدالرحمن البدوی؛ چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- مُنشی، نصرالله؛ کلبه و دمنه؛ مصحح: مجتبی مینوی؛ چاپ بیست و ششم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- وراوینی، سعدالدین؛ مرزبان‌نامه؛ تصحیح و تحشیه محمد روشن؛ چاپ سوم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۶.

۸۳. وراوینی، مرزبان‌نامه، ص ۱۱۳.

۸۴. عطار نیشابوری، اسرارنامه، ص ۲۲۳.

۸۵. ثعالبی، التمثیل والمُحاضرة، ص ۲۷۳.

۸۶. زمخشری، زبج الأبرار و نصوص الأخیار؛ ج ۳؛ ص ۳۵۱.

۸۷. قُرطُبی، بهجة المجالس، ج ۲، ص ۴۶۵.